



حقیقت

ارکان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۶ مهر ۱۳۸۱

جمهوری اسلامی: تقلا در گرداب

ایران در آستانه تحولات عمیق سیاسی است. یک دوره از تاریخ کشور که با رژیم استبداد مذهبی مشخص می شد، سریعاً به نقطه پایان نزدیک می شود. همه به بعد از جمهوری اسلامی فکر می کنند. مردم برای اولین بار بعد از سرکوب خونین اوایل دهه ۶۰، به این امید و باور روشن رسیده اند که کار رژیم جمهوری اسلامی تمام است. موقعیت اکثریت عظیم توده ها طوری است که فکر هیچگونه صلح و مصالحه ای را با دار و دسته حاکم نمی توانند به سر راه دهند. مسئله فقط به رفتن این دار و دسته ختم نمی شود. فجایعی که توسط رژیم مذهبی بر مردم گذشته آنچنان سنگین است که بخش بزرگی از جامعه حاضر نیست به حکومت دینی دیگری گردن بگذارد. خواست آزادی سیاسی، عدالت اجتماعی و رفاه که در انقلاب ۵۷ بسیاری را به خیابانها کشاند، این بار نیز محرک بخش بزرگی از جامعه است. تجربه ۲۳ سال استبداد مذهبی نشان داده که جدائی دین از دولت یک خواسته حداقل و غیر قابل گذشت است و بدون آن نمی تواند حرفی از تحقق خواسته های اساسی توده ها در میان باشد.

در جامعه ای اینچنین ملتهب و انفجاری، تغییرات سیاسی به ناگزیر صورت خواهد گرفت. سؤال اینجاست که چه تغییراتی و چگونه؟ سران رژیم سخت در تلاشند که بسازد و

بقیه در صفحه ۲

درس های آغاز جنگ خلق

تجربه جنگ خلق

در پرو

صفحه ۳۶

در چهاردهمین سالگرد
کشتار زندانیان سیاسی

روز حسابرسی نزدیک است!

چهارده سال از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ می گذرد؛ چهارده سال از شیار این زخم عمیق بر پیکر مبارزه و مقاومت مردم می گذرد. زخم فراموش ناشدنی؛ زخم نابخشودنی؛ زخمی که تنها مرهمش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مجازات جانیان و غارتگران به دست پر توان توده هاست. بقیه در صفحه ۱۲

جدال پیشرفت و عقب ماندگی

راه نجات ایران سوسیالیسم است!

صفحه ۵

نگاهی به رنسانس، اصلاح دینی،

روشنگری و مارکسیسم

صفحه ۸

اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر

صفحه ۳۶

■ ندای وجدان (بیانیه تعهد مخالفان جنگ در آمریکا علیه سیاستهای دولت بوش)

صفحه ۱۷

■ در آمریکا چه می گذرد

صفحه ۱۹

■ کابینه بوش: کابینه دهشت

صفحه ۲۰

■ قطعنامه کنفرانس مشترک

(احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست -

مائوئیست افغانستان و ایران)

صفحه ۳۱

■ در حاشیه سخنرانی جنرال برانگیز

صفحه ۳۲

هاشم آقاچری

شیاهوی یک درگذشت

سرگذشت یک شیاهو!

نگاهی به میراث منصور حکمت

در زمینه های اقتصاد سیاسی،

مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم

و مسائل ایدئولوژیک

صفحه ۱۳

مارکسیسم اومانستی یا

مارکسیسم تقلبی

... و آنکه اول بار اومانیسم و مارکسیسم را در ایران به هم آمیخت

صفحه ۲۲

بخش چهارم گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل

در شماره آینده حقیقت منتشر خواهد شد

گرفتن علیه ارتجاع و امپریالیسم و متحد کردن خلق در این سنگر، از الفبای انقلاب دموکراتیک نوین است. حزب ما برای مقابله با طرح‌ها و ترفندهای ارتجاع حاکم و قدرتهای امپریالیستی مشخصاً آمریکا علیه مردم، دست اتحاد به سوی همه احزاب و سازمانها و عناصر انقلابی و آزادیخواه و مترقی دراز می‌کند تا با جذب قشرها و طبقات مختلف مردم به سیاست انقلابی و روش مبارزه انقلابی، صف‌آرایی سیاسی مساعدی برای تقویت قطب انقلابی در جامعه بوجود آوریم. در چنین حالتی، حتی اگر یک رژیم ارتجاعی دیگر جای جمهوری اسلامی را بگیرد، طبقه کارگر و کمونیستها در موقعیت کیفیتاً بهتری برای پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین خواهند بود.

ما بعنوان حزبی که برای انجام یک انقلاب ریشه‌ای مبارزه می‌کند و هدف خود را آگاه کردن و متشکل کردن و مسلح کردن توده‌ها در انقلاب قهرآمیز برای بدست گرفتن سرنوشت خودشان قرار داده، راه درازی در پیش داریم. تقویت قطب پرولتری در صحنه سیاسی در گرو آنست که کلیدی‌ترین مسائل ایدئولوژیک و سیاسی این مقطع از مبارزه طبقاتی را در جنبشهای جاری به میان بکشیم، آگاهی طبقاتی را بالا ببریم، و از طریق هدایت و سازماندهی مبارزات رزمنده به آن حد از نفوذ سیاسی و قدرت تشکیلاتی که لازمه آغاز جنگ خلق است، دست پیدا کنیم. فقط با آغاز چنین جنگی است که جریان بی‌بازگشت انقلاب دموکراتیک نوین به راه خواهد افتاد. در غیاب جنگ خلق، همه دستاوردهای انقلابی ناپایدار و شکننده خواهد بود.

مختلف مردم و مشخصاً جوانان و زنان و کارگران درست کرد. این تشکلهای می‌توانند مقاومت و اعتراض ضد رژیم گسترده‌ای به راه بیندازند و همبستگی مبارزاتی مردم را تقویت کنند؛ تا خلق در برابر ارتجاع حاکم به قدرت نمایی بپردازد. ابتکاراتی که هم اینک جوانان محلات به شکل جنگ و گریز، آزار و گوشمالی دادن مزدوران نیروی انتظامی و بسیج و گشت ویژه بنمایش می‌گذارند، منبع با ارزش و مهمی برای طراحی راه و روش‌های عملی مبارزات توده‌ای است. هر پیشرو جنبش توده‌ای و هر مبارز آگاه باید این سیاست رادیکال و انقلابی، این راه و روش مبارزاتی و این نوع سازماندهی را تشویق کند و برای عملی کردنش بکوشد؛ وگرنه عرصه سیاست برای مترجعیان و امپریالیستها خالی و بی‌خطر می‌شود که تا بخواهند جولان دهند و بخشهای مهمی از مردم را به دنبال سیاستها و راه‌های اسارت‌بار خود بکشانند.

حزب ما بعنوان پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر وظیفه خود می‌داند که در راس این تلاش‌های انقلابی قرار بگیرد. برای اینکار فعالان حزب در تبلیغ در ترویج خود تاکید می‌کنند که در کلیه مبارزات، توده‌ها باید حول اصل سیاسی پایه‌ای خلق یعنی ضدیت با ارتجاع بومی (جمهوری اسلامی) و ضدیت با امپریالیسم متحد شوند. سیاستهایی را جلو می‌گذارند که در جریان مبارزه با این نیروهای مترجع و آن ایدئولوژی ارتجاعی، دست نیروها و ایدئولوژی‌های ارتجاعی دیگر تقویت نشود. حزب ما این شبکه کار را در برابر توده‌ها قرار می‌دهد که باید مشتتها را به هر دو سو پرتاب کنیم؛ هم علیه جمهوری اسلامی، هم علیه امپریالیسم آمریکا. سنگر

خطر خیزش و شورش انقلابی ناگزیر در مقابل این فشاوها را تخفیف دهد. بنابراین چه در گذشته چه امروز، قدرتهای امپریالیستی تلاش زیادی در تقویت دستگاه سرکوبگر نظامی و امنیتی در ایران داشته‌اند؛ ارتباطات نزدیک و پیچیده‌ای با این نهادها برقرار کرده‌اند که صرفاً از زاویه تامین تسلیحاتی نیست، آنها در صفوف بالایی نیروهای مسلح و امنیتی، نفوذ سیاسی و نفوذی‌های خود را دارند و به همراه آموزه‌ها، فن آوری و دانش نظامی ارتجاعی خود، بر این دستگاه اعمال سلطه می‌کنند. اگر هم بخواهند تغییری در دستگاه سرکوبگر بدهند چیزی بیشتر از هماهنگی و یک کاسه کردن ارتش و سپاه، تضعیف یا حذف دوایر ایدئولوژیک اسلامی بر دستگاه نظامی و امنیتی، فرم غیر مذهبی دادن به این نهادها و رنگ و لعاب ناسیونالیستی و مدرنیستی زدن به آنها نخواهد بود. هدف اصلی از اینکارها تیزتر کردن شمشیر سرکوب علیه جنبش توده‌هاست و بس.

تحریف شعارها و خواسته‌های مردم یک جنبه از طرح‌های امپریالیسم و ارتجاع است و تبلیغ بیراهه‌ها و شیوه‌های عملی معین جنبه دیگر آن. آنها بطور مشخص برای محدود کردن دامنه مبارزات رزمنده و مستقل قشرها و طبقات مختلف مردم تلاش می‌کنند. برای آب پاشیدن بر آتش مبارزات خشم‌آگین و قهر انقلابی توده‌ها، آشتی، سازش و مسالمت در برابر دشمنان مردم را تبلیغ می‌کنند. می‌کوشند عوام الناس را با کارزارهای انتخاباتی ارتجاع و رفوژهای تحت نظارت پنگاه‌های امپریالیستی دلخوش کنند و سر کار بگذارند. مردم را به بازی در میدانی تشویق می‌کنند که قواعد و قوانینش را قدرتهای مترجع و امپریالیست نوشته‌اند؛ سرنخش بدست آنهاست و نتیجه نهایش هم از قبل بنفع آنها تعیین شده است. روشن است که با این شیوه‌ها نمی‌شود پا را از دایره یک رشته اهداف و خواسته‌های محدود فراتر گذاشت. با این شیوه‌ها نمی‌توان حتی گامی به هدف سرنوشتی ریشه‌ای و انقلابی نظام حاکم نزدیک شد.

برای رشد و ارتقاء مبارزات ضد رژیم و حق طلبانه توده‌ها باید با شیوه‌های سرکوب جمهوری اسلامی ماهرانه مقابله کرد. حرفهای سازشکارانه ملی - مذهبی‌ها، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها که فعالیت در چارچوب قوانین ارتجاعی رژیم را بعنوان تنها راه نجات از سرکوب توصیه می‌کنند، مفت نمی‌آزد. اینگونه نگاه کردن به مبارزه، از یک طرف راه مبارزات رزمنده و درست و حسابی ضربه زدن به جمهوری اسلامی را سد می‌کند، و از طرف دیگر با ایجاد توهم نسبت به قانون ارتجاع و مصونیت مبارزات قانونی، مردم را در برابر یورش‌های بی‌خبر، خواب و ضربه پذیر می‌کند. برای خنثی کردن طرح‌های سرکوبگرانه رژیم باید انواع و اقسام محفل و گروه و محفل را در محلات و اماکن کار برای جمع شدن و اتحاد و مبارزه قشرهای

نشانی‌های

حزب کمونیست ایران

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

POSTFACH 900211, 51112 KOELN, GERMANY

e-mail: haghghat@sarbedaran.org

website: www.sarbedaran.org

این خواسته‌های دمکراتیک فوری، پرچم راهگشای مبارزات مردم است!

مجازات آمران و عاملان اصلی جنایات جمهوری اسلامی
 مشخصا کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای
 الغای قانون اساسی جمهوری اسلامی
 و کلیه قوانین ارتجاعی و نابرابر شرعی و مدنی
 جدایی دین از دولت
 الغای دین رسمی؛ آزادی لامذهب بودن و انتخاب مذهب
 دست دین از آموزش و پرورش و قضاوت و قانون گذاری کوتاه باد!
 انحلال وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و بسیج و ارتش ارتجاعی
 برچیده شدن گشت‌های ویژه سرکوب زنان و جوانان
 خروج قوای اشغالگر نظامی و امنیتی از کردستان
 افشای غارتگری‌ها و ثروتهای تمام خانواده‌های حکومتی و بنیادهای اسلامی؛ مصادره کلیه اموال آنها به نفع مردم
 افشای مذاکرات و پیمان‌های محرمانه جمهوری اسلامی با آمریکا و قدرتهای خارجی
 دست آمریکا از ایران کوتاه!
 انتقال فوری اداره صنعت نفت به شوراهای مستقل کارگران و کارکنان این صنعت
 پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران؛ حق اعتصاب
 لغو قروض و دیون دهقانان به بانکها و نهادهای دولتی
 آزادی زندانیان سیاسی
 زندان اوین و همه شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی باید با خاک یکسان شود
 لغو حجاب اجباری؛ برابری کامل زن و مرد
 آزادی بی قید و شرط تجمع، ایجاد تشکیلات و هر شکل از اعتراض
 برای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، ملل ستمدیده و روشنفکران دگراندیش
 آزادی فعالیت کلیه احزاب و سازمانهای اپوزیسیون
 آزادی بی قید و شرط مطبوعات و نشر کتاب؛ لغو سانسور

این خواسته‌ها به مبارزات مردم بپاخاسته ست و سر می‌دهد؛ نهادهای اصلی دشمنان مردم را زیر ضرب می‌برد؛ توده‌ها را متحد می‌کند. طرح این خواسته‌ها در برابر شعارها و طرح‌های فریبکارانه امپریالیستی و ارتجاعی، آگاهی آفرین است نه توهم آفرین.

متحد کننده است نه تفرقه افکن. قلب دولت یعنی دستگاه نظامی و امنیتی اش را نشانه می‌گیرد؛

از انسجام و اتحاد و قدرت‌ش جلوگیری می‌کند؛ فضای مساعدتری برای آگاهی و تشکل انقلابی و تدارک جنگ انقلابی توده‌ها بوجود می‌آورد. فراگیر شدن این خواسته‌ها که دو شعار پایه‌ای انقلاب دمکراتیک نوین در ایران یعنی آزادی و استقلال را در خود منعکس می‌کند، حزب انقلابی طبقه کارگر و جنبش توده‌های ستمدیده را در موقعیت به مراتب بهتری برای پیشروی انقلابی قرار می‌دهد.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست — لنینیست — مائوئیست) - تابستان ۱۳۸۱

راه نجات ایران سوسیالیسم است!

جدال پیشرفت و عقب ماندگی

گنبدیگی و انحطاط

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران جمهوری اسلامی

جای تردید برای اکثریت مطلق مردم باقی نمانده که به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی نه تنها ذره ای ترقی برای ما به بار نیاورد بلکه جامعه ما را عقب تر برد و آنرا در پوسیدگی بیشتری غوطه ور کرد. یک قرن است که سوال «ما چرا در عقب ماندگی دست و پا میزنیم؟» سوال مرکزی جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه در ایران است و امروز نیز به یکی از بحثهای محافل سیاسی روشنفکری، بخصوص دانشجویان، تبدیل شده است. جواب به سوال علل عقب ماندگی ایران و راه نجات آن از ارکان نظری و برنامه ای هر حزب سیاسی از صد سال پیش به این طرف بوده است. با این وصف این بحث به دلیلی چند تازه است: یکم، نسل جدیدی به میدان آمده که می خواهد گذشته را دفن کند و آینده ای نو بسازد و برای همین بدنبال راه و برنامه است. دوم، اوضاع سیاسی معینی در کشور شکل گرفته که مشخصه اش خاتمه عمر جمهوری اسلامی است. رونق این بحث در میان دانشجویان کاملاً مرتبط با درک ضرورت عاجل و فوری سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای ترسیم آینده است. نمایندگان سیاسی متفاوت طبقات سرمایه دار و زمیندار نیز وارد این بحث شده اند؛ استادان و روشنفکران وابسته به جمهوری اسلامی که به خود لقب «اصلاح طلب» داده اند در دانشگاه ها در باب «علل عقب ماندگی ایران» تاریخ بافی می کنند و فریاد «آی دزد» سر میدهند تا سهم خود را در تقویت این عقب ماندگی ببوشانند. روشنفکرانی که سابق بر این در رکاب رژیم شاه خدمت می کردند درباره خدمات رضا شاه به مدرن شدن ایران پژوهش کرده و کتاب منتشر می کنند و امید «بازگشت» را در دل می پرورانند. ملی - مذهبی ها هنوز سعی می کنند از واقعه «ملی» شدن نفت توسط دکتر مصدق برای خود حساب اعتباری باز کنند تا پایگاه و پشتوانه ای در میان دانشجویان برای خود دست و پا کنند. همه این نیروها مدعیند که کلید حل مشکل «عقب ماندگی» ایران در دستشان است و البته هیچیک نیز بروی مبارکه نمی آورند که چرا در

سالهایی که در مسند قدرت بودند از این کلید استفاده نکردند. اما در این میان کمتر از همه نظریه و برنامه کمونیستی در میان دانشجویان و بقیه اقشار جامعه تبلیغ شده است. در طول حاکمیت خفقان آور جمهوری اسلامی تمامی جریانات سیاسی وابسته به طبقات بورژوا امکان نشر و چاپ دیدگاه ها و برنامه های خود را داشته اند. اما کمونیستها تحت سرکوب و سانسور شدید حکام اسلامی (و قبل از آن رژیم شاه) نتوانسته اند به حد دیگران برنامه خود را به میان مردم ببرند. نظریه و برنامه کمونیستها یعنی برنامه انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، توسط این رژیمهای مرتجع سرکوب شده است زیرا تنها برنامه سیاسی و اقتصادی است که منطبق بر منافع اکثریت مردم جامعه است. به همین جهت همه نمایندگان سیاسی طبقات سرمایه دار و زمیندار با وجود اختلافات شدید میان خود، با یکدیگر بر سر یک چیز وحدت دارند و آنهم دور نگاهداشتن برنامه کمونیستی از دسترس توده مردم است. اینان مشخصاً تلاش می کنند تا قشر دانشجویان را از نفوذ نظریه و برنامه کمونیستی دور نگاه دارند زیرا می دانند دانشجویان پیشرویی که واقعا بدنبال راهی برای پاره کردن زنجیرهای عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی جامعه هستند، بسرعت می توانند به ماهیت کیفیتا متفاوت و نوین آن پی ببرند، آن را فرا بگیرند و در میان مردم اشاعه دهند. از این رو جریانات ملی مذهبی یا جریانات حکومتی همدستی کاملی در مقابله با اشاعه دیدگاه های کمونیستی در دانشگاه ها داشته اند. به همین دلیل یکی از وظایف دانشجویان مترقی آنست که با تقیل خطر به برنامه حزب ما دست یابند، با دقت آن را مطالعه کنند و آگاهانه محک بزنند و محتوای آن را به تعداد هر چه بیشتری از توده ها بشناسانند.

عقب ماندگی و پیشرفت یعنی چه؟

هر طبقه ای چه چیزی را عقب ماندگی و چه چیزی را پیشرفت می بیند؟

توده های مردم باید درک درست و عمیقی از اینکه عقب ماندگی و پیشرفت از نظر منافع پرولتاریا و زحمتکشان چیست و نقش خودشان در رفع عقب ماندگیها و پیشرفت کردها کدام است، بیابند. درک درست این مساله اهمیت فوق العاده ای دارد.

نه اصلاح طلبان حکومتی، نه ملی - مذهبی ها و نه سلطنت طلبان حتی قادر به تعریف عقب

ماندگیهای ایران نیستند چه برسد به درمان آن. اینها «عقب ماندگی» ها را به جوانبی بسیار فرعی تقلیل می دهند؛ یعنی به جوانبی که موقعیت خود آنها و پایه های اجتماعیشان را تضعیف می کند. مثلاً، نیروهای اصلاح طلب حکومتی و نیروهای ملی مذهبی «قانونمدار» نبودن رژیمهای حاکم بر ایران را اوج عقب ماندگی کشور معرفی می کنند و وظیفه فوری جنبش آزادیخواهانه را «ملتزم کردن حکومت به قانون» می دانند و یا در بهترین حالت منتخب نبودن برخی از مقامات مانند ولی فقیه را اوج عقب ماندگی می دانند. غافل از آنکه اصلاً موجودیت نظام جمهوری اسلامی انتخابی نیست وگرنه در عرض چند دقیقه مردم رای به سرنگونی آن می دادند. برخی دیگر همراه با سلطنت طلبها ملتزم نبودن جمهوری اسلامی به قوانین بین المللی را عقب ماندگی دانسته، خواهان رفع آنند. هیچکدام از اینها مناسبات تولیدی کمربادور فئودالی و حکومت اقلیتی که از این مناسبات و تمایزات طبقاتی نگرانی می کنند را جزو عقب ماندگیها نمی دانند. از نظر هیچیک از اینها این واقعیت که اکثریت جمعیت کشور کار می کنند اما اقلیتی بر ماحصل کار آنان و اینکه اصلاً چگونه کار کنند کنترل انحصاری دارند، عقب ماندگی نیست. مگر از نظر برده داران روم باستان نظام برده داری عقب مانده بود؟ خیر. حتی به آن «دموکراسی» هم لقب داده بودند. بنابراین «عقب ماندگی» و «پیشرفت» دارای محتوای اجتماعی و ماهیت طبقاتی است.

عریان ترین مظاهر عقب ماندگی ایران فقر اقتصادی و بی حقوقی سیاسی اکثریت مردم و غلبه باورهای مذهبی و قرون وسطائی در تضاد با باورهای علمی است. در کشور ما دهها میلیون جوان قادر به کار بدنی و فکری، مهندسین و طراحان و پزشکان بیکارند در حالیکه ابزار تولید مانند زمین و آب عاطل و باطل در انحصار دولت و عده ای ملاک قرار گرفته و کارخانه ها، کوره های ذوب آهن و تصفیه خانه ها با درصدهای بسیار پائین تر از ظرفیتشان به تولید می پردازند. چون بکار گرفتن کامل نیروی قادر به کار و استفاده از ظرفیت کامل ابزار تولید موجود در کشور، برای دولت و سرمایه داران سودآوری ندارد. برای طبقه کارگر، این یعنی عقب ماندگی، اما برای سرمایه دار این چیزی بسیار عادی و طبیعی است! پس «عقب ماندگی» و «پیشرفت» دارای محتوای



نگاهی به

رسانش

اصلاح دینی

روشنگری

و مارکسیسم

مراحل اضمحلال فئودالیسم و رشد سرمایه داری با دورانهائی مصادف شد که عرصه ایدئولوژی، هنر و ادبیات و علم دچار تغییرات و دگرگونی های تعیین کننده بود. نقاط عطف این دگرگونیهای فلسفی و علمی و هنری با نامهای رنسانس (تولد دوباره)، رفرماسیون (اصلاح دینی) و روشنگری مشخص می شوند. اومانیزمها قبل از رنسانس ظهور کردند و سپس دو دسته شدند که بخشی از آنها جنبش رنسانس را براه انداختند. روشنفکران بورژوا در کشورهای جهان سوم گرایش شدیدی به ایده آلیزه کردن این تحولات و نقش آنها در فرایند گذر اروپا از فئودالیسم به سرمایه داری دارند. اما هر یک از این دگرگونی ها اولاً در زمان خود هم دچار محدودیتهای زیاد بودند. مطمئناً در چارچوب عصر جدید که عصر گذار از سرمایه داری به کمونیسم (یا بقول لنین عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری) است، تلاش برای بازآفرینی آنها تبدیل به مانعی در مقابل پیشرفت جامعه می شود و لاجرم به حرکتی ارتجاعی می انجامد.

مثالی بزنیم. جنبش رنسانس که از اواخر قرن ۱۴ و طی قرن ۱۵ میلادی درون نظام فئودالی اتفاق افتاد، در واقع احیاء بخشهایی از فلسفه و هنر یونان قدیم و وارد کردن آن به مسیحیت بود. این جنبش در عکس العمل به عصر تاریک اندیشی و رکود و جهل و تهی بودنش راه افتاد. مهد رنسانس ایتالیا بود. دولت فئودالی که نیاز به بازسازی روینای ایدئولوژیک خود داشت این حرکت را به خدمت گرفت و تقویت کرد. در همین دوره بود که نیکولو ماکیاوولی کتاب مشهور «شهریار» را نوشت. این کتاب برای آن نوشته شد که اصول دولتمداری را به امیر فلورانس که از خاندان «مدیچی» بود بیاموزد. گالیله و جوردانو برونو و داونینچی در این دوره ظهور کردند. رنسانس پروژه ای بود در چارچوب دولت فئودالی و برای بازسازی آن.

حرکت «اصلاح دینی» را در نظر بگیریم که در قرن شانزدهم رخ داد و پشتوانه آن جنبشهای دهقانی عظیم در آلمان بود. مارتین لوتر کشیشی بود که رهبری جنبشهای دهقانی علیه دم و دستگاه کلیسای کاتولیک را بر عهده داشت؛ اما به دهقانان خیانت کرد و جنبش های دهقانی به رهبری مونستر را سرکوب کرد. سپس از کالوین که کشیش و فرماندار وین بود دعوت کرد که به دین مسیحیت نظمی نوین دهد و آن را «اصلاح» کند. کالوین به میدان آمد تا با «اصلاح» دین آن را تحکیم کند. در واقع زهر دین را رقیق کردند و به خورد مردم دادند.

قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی دوران رهایی از نیروهای طبیعت و بالنتیجه مذهب بود؛ دوران رهایی از مناسبات تولیدی فئودالی و قدرت کلیسا بعنوان حافظ آن؛ دوران کنار گذاشتن تنکرات مذهبی و قدرت گیری توده ها. ستاره شناسان دروازه های بهشت را می گشودند. تکنیک های تولید بهبود می یافت. درهم شکستن حصارهای جغرافیائی، شکسته شدن حصارهای مذهب و ایمان را همراه آورد. جهان وارد عصر تغییرات مداوم شد. عصری که سنت و مذهب یارای ایستادگی در مقابل آن نداشت. در آن قرن نظریه کوپرنیک مبنی بر اینکه خورشید مرکز کهکشان ماست و زمین و سیارات دیگر به دور آن می چرخند، ضربه محکمی بر اعتقادات کهنه زد که زمین را مرکز عالم می دانست. کوپرنیک شخصاً اعتقادات مذهبی داشت اما با فرضیه انقلابی خود بدر شک و تردید پاشید. پس از او گالیله فرضیه کوپرنیک را به لحاظ تجربی آزمایش کرد و بوسیله تلسکوپ که درست کرده بود حرکات کرات را مشاهده کرد. پس از کوپرنیک دیگر انسانها نمی توانستند مانند گذشته به خود و جهان بنگرند. قبل از این بسیاری از آئین های مذهبی بر پایه تصورات بشر از نظم طبیعت تنظیم می شد. مثلاً، اعراب با چرخیدن به دور کعبه، ادای کراتی را در می آوردند که به گمان آنان دور زمین می چرخیدند. اما تئوریهای کوپرنیک و گالیله نادرست بودن همه اینها را نشان داد.

جهانی امپریالیستی اینست که کمتر از یک دهم اهالی دنیا برای ۹۰ درصد بقیه تصمیم گیری می کنند؛ معنایش اینست که بیش از نیمی از ثروتهای تولید شده در جهان در اختیار تعداد خیلی است که به ۱۰۰ نفر هم نمیرسد. معنایش اینست که تصمیم گیری دولتهای اروپایی مبنی بر پرداخت یارانه به کشاورزان کشورشان باعث مرگ میلیونها نفر در آفریقا میشود؛ زیرا کشاورزی آفریقا به قول معروف «از آنجا مانده و از اینجا رانده» شده است؛ بنگاه های برنامه ریزی و توسعه امپریالیستی به آفریقا دیکته کردند که به جای تولید مواد غذایی برای توده ها، به تولید محصولات ویژه صادراتی بپردازد. حالا عملاً راه صدور محصولات کشاورزی آفریقا به بازارهای اروپا را می بندند و کودکان آفریقایی را گرسنه و بیمار به بستر مرگ می کشانند. اینکه امروز کارگران مجبورند روزی ۱۶ ساعت بدون استراحت هفتگی و سالانه کار کنند تا خانواده خود را زنده نگاه دارند مختص ایران نیست. بالاترین رقم مرگ و میر (یا در واقع مرگ بر اثر سوانح کاری) در بین کارگران مناطق آزاد صنعتی سواحل چین در نتیجه فشار کار است؛ یعنی دقیقاً در جایی که سرمایه های امپریالیستی مستقیماً به استثمار کارگران چینی مشغولند و صد در صد کارخانه ها متعلق به غرب است. پدیده «آقازاده ها»، نه مختص جمهوری اسلامی است و نه ویژگی ایران. در همه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، چنین انگل هایی از صدقه سر زیر خط فقر رفتن اکثریت مردم مرتباً زاده می شوند.

«پیشرفت» و «ترقی» که تحت نظام سرمایه داری و روند «گلوبالیزاسیون» (یا جهانی شدن) آن نصیب اکثریت اهالی دنیا می شود چیزی جز این نیست. یک گوشه این جهان، بیمارهای مردم از پرخوری است و در بقیه نقاط، مردم دچار سوء تغذیه اند. در چند کشور غریبی، حتی کودکان دبستانی هم تلفن موبایل دارند؛ ولی اکثریت مردم جهان هنوز رنگ تلفن را هم ندیده اند. دو میلیارد نفر از آب پاکیزه و قابل آشامیدن بی بهره اند. برای اینکه آدم این وضعیت را ببیند و ککش هم نگزد و تازه اسمش را پیشرفت و ترقی بگذارد، بیشمرمی و بیرحمی خاصی لازم است؛ بیشمرمی و بیرحمی خاص بورژوازی.

تولیدات پیشرفته و تکنولوژی برتر امپریالیستها به قیمت فقر اکثریت مردم جهان، محروم کردن اکثریت مردم جهان از آزادی سیاسی، به قیمت نابود کردن منابع زیست کره زمین و فقط در خدمت رفاه قشر بسیار کوچکی از مردم جهان حاصل شده است. چگونه می توان نام آن را «پیشرفت» گذاشت؟

بقیه در صفحه ۹

رسانس، اصلاح دینی، روشنگری...

در اوائل آن دوران، دانشمندان و کاشفان قاره ها و متفکران غرب سعی می کردند مذهب را با تغییرات عظیم تطبیق دهند و به جای الغای مذهب راه جدیدی برای مذهبی بودن بیابند. رفرمگران پروتستان قرن ۱۶ نیز می خواستند همینکار را بکنند. آنها روحیه ای محافظه کارانه داشتند و تلاش میکردند با رجوع به گذشته، راه های جدیدی برای حفظ مذهب در دوران پر آشوب تغییرات بیابند.

کشفیات علمی روحیه ماتریالیستی را دامن می زد؛ باورهای محافظه کارانه و اسطوره ای را تضعیف می کرد؛ شمار عظیمی از مردم را آماده پذیرش افکار جدید در مورد خدا، مذهب، دولت، فرد و جامعه می کرد. اما تکامل نیروهای مولده (دانش، ابزار تولیدی و مهارت های تولیدی بشر) و به تبع آن تحول افکار و فرهنگ، ساده اتفاق نیفتاد. این فرایندی بود پر از جنگ و انقلاب، تضادها و کشمکش های خونین مذهبی، خوریزی، قتل عام، شکنجه، تفتیش عقاید، استعمار، به بردگی کشیدن قبایل و اقوام.

تکامل روش ها و ابزار تولید کشاورزی و دامپروری از پیشرفتهای مهم بود. کشف ابزار دقیقه مانند قطب نما، تلسکوپ، ذره بین موجب شد که نقشه های جغرافیا دقیق تر شود، راه یابی و فنون دریانوردی رشد کند. و همه اینها به تسخیر مستعمرات انجاسید و اروپائیان را با اراضی کشاورزی پهناور و بردگان بیشمار از ثروت عظیم بهره مند ساخت. در قرن ۱۷ برای اولین بار از طریق میکروسکوپ، باکتری و اسپرماتوزوئید و دیگر موجودات میکروسکوپی قابل مشاهده شد. این کشفیات نه تنها بسیاری امراض را از بین برد، بلکه افسانه های مذهبی در مورد مرگ و زندگی نیز اعتبار خود را از دست داد. در آن قرن، علم پزشکی تکامل یافت و برخی بیماریها برای اولین بار شناسائی شدند. با بوجود آمدن علم زمین شناسی و شناخت علل پدیده های طبیعی مانند آتشفشان و زلزله، تمام افسانه های مربوط به اینها دود شد و به هوا رفت.

جنبش «روشنگری» در آن قرن سر بلند کرد. با تکامل فیزیک نیوتونی و کشف نیروی جاذبه زمین، تمام مفاهیم خدائی سرنگون شد. عقل (خرد) بطور قطع بر ایمان غلبه یافت؛ علم بطور قطع بر دین پیروز شد. ساعت بعنوان ابزار سنجش زمان تکامل پیدا کرد و دقیق شد. به این ترتیب زمان هم از قیود مذهب رهایی پیدا کرد. دیگر هیچ قانونی غیرقابل شناخت بنظر نمی رسید. باور به قضا و قدر، دشوار شد زیرا انسان می توانست محیط خود را کنترل کند و طبیعت را در ابعاد شگفت انگیزی دستکاری کند. تغییر به یک امر عادی و طبیعی تبدیل شد. دیگر کسی از عواقب تغییر نمی ترسید. تمام این تحولات یکی پس از دیگری بر باورهای مذهبی محافظه کارانه ضربه زد و تغییراتی رادیکال در افکار بشر بوجود آورد. این فرایند دربرگیرنده تغییرات اجتماعی هم بود. شمار فزاینده ای از توده ها به جریان مدرنیزاسیون می پیوستند. آدمهای عادی به چاپگر، ماشین ساز و کارگران کارخانه تبدیل شده، به استاندادهای بهینه کار مسلط شدند. بهره روی کار به سرعت بالا رفت. سواد آموختن از انحصار نخبگان و قشرهای ممتاز جامعه خارج شد.

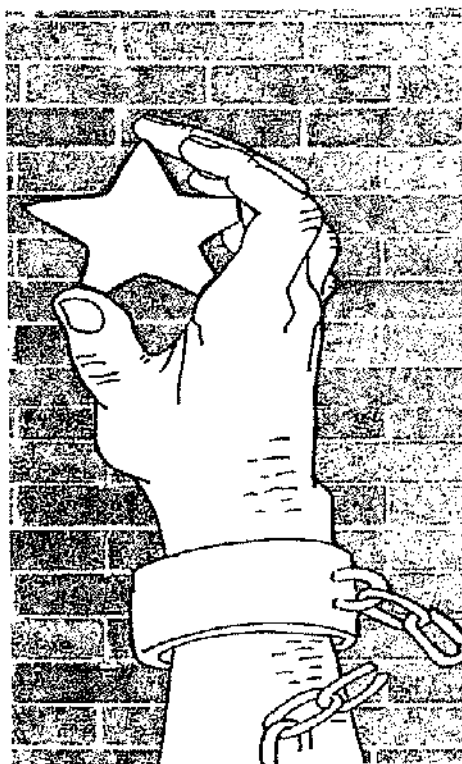
امروز بسیاری از روشنفکران مترقی عصر روشنگری را ایده آلیزه میکنند و آن را اوج ترقی و پیشرفت می دانند. واقعیت اینست که جنبش روشنگری در عصر بورژوازی تفاوت های مهمی با رنسانس و اصلاح دینی داشت و تکامل علم و دیدگاه علمی، مرکز این جنبش بود. اما باید جوانب درست و مثبت روشنگری را از کلیت دیدگاه بورژوازی جدا کرد. از نظر مارکسیستها جنبش روشنگری در عین حال که نقش برجسته ای در رشد سرمایه داری و گسست جوامع غرب از فئودالیسم بازی کرد، اما محدودیتهای تاریخی خود را داشت. مارکسیسم با این باور جنبش «روشنگری» توافق دارد که جهان را می توان شناخت و انسانها باید مرتباً با بکارگیری روشهای علمی، جوانب ناشناخته جهان را کشف کنند و بشناسند. اما مارکسیسم در جوانب مهمی با روشنگری اختلاف دارد. نکته مرکزی باورهای «روشنگری» اینست که موتور پیشرفت بشر، علم است. یعنی کشف قوانین طبیعت و مهار نیروهای طبیعت، که شکل تکنولوژی و صنعت و پزشکی و امثالهم به خود می گیرد. کافی است «حقیقت علمی کشف شود» تا همه نیروها در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند. این تفکر منطق گرایانه (راسیونالیستی) بخشی لاینفک از تفکر روشنگری است.

برای سنجش عقب ماندگی و پیشرفت فقط یک معیار واقعی وجود دارد. آیا منابع اقتصادی یک کشور در خدمت به نیازهای اکثریت مردم آنجا بکار گرفته می شود یا خیر؟ معیار و محک و اهداف ما در ساختن یک اقتصاد مردمی اینست که نیازهای زندگی توده های مردم یعنی ۹۰ درصد جامعه تامین شود. مصالح رشد و تعالی استعدادهای ذهنی آنان فراهم آید. نیازهای تحقق اهداف عالیتر طبقه کارگر یعنی پیشبرد انقلاب جهانی برای عاری از ستم و استثمار برآورده شود.

آیا باید وظیفه رفع عقب ماندگی جامعه ایران را به بورژوازی واگذار کرد؟

طیفی از جریانات و عناصر مرتجع حکومتی تا برخی روشنفکر چپ سابق، هنگام صحبت از عقب ماندگی ایران می گویند که ما در مرحله جدال میان سنت و مدرنیته پسر می پریم. منظورشان اینست که ایران در همان شرایطی قرار دارد که اروپا در قرن ۱۸ میلادی داشت و شرط تحول ایران نیز به همان ترتیب، در گذر از «سنت به مدرنیته» است. می گویند جامعه ما هنوز مسائل انقلاب بورژوازی نظیر آنچه در جریان رشد و غلبه سرمایه داری در غرب اتفاق افتاد را حل نکرده است. تحول و پیشرفت در چنین جامعه ای یک تحول بورژوازی است و طبقه بورژوازی بهتر از هرکس دیگر می تواند آن را عملی کند. از آنجا که به سختی می توان ضدیت بخش مسلط و قدرتمند طبقه بورژوازی در ایران یعنی بورژوازی بزرگ انحصارگر و وابسته به امپریالیسم (یا کمپرادور) با ترقیخواهی را پوشاند، بسیاری از جریانات چپ سابق معتقدند که کارها را باید بدست بورژوازی ملی (یا متوسط) سپرد. چالب اینجاست که بخشی از اینان برای توجیه سازشکاری و تزئیل خود در برابر رژیم اسلامی، برای یک دوره خاتمی و همدستانش را نماینده بورژوازی ملی و ادامه دهنده راه مصدق خوانند تا از این طریق، ضرورت تاریخی پشتیبانی از «دوم خرداد» را اثبات کنند!

اما این بحثها و استدلالات، آشکارا بی پایه و اساس و زری هواست؛ هم از نظر واقعیات امروز، هم از نظر تجارب تاریخ معاصر، و هم به لحاظ تئوریک. اولاً انقلابات بورژوازی قرن ۱۸ اروپا در عصری رخ داد که هنوز سرمایه داری کشورهای مجزای جهان را در یک نظام واحد ادغام نکرده بود. کشورها بطور جداگانه تشکیل میشدند و هنوز سرمایه داری یک جهان واحد بوجود نیاورده بود. اما امروز سرمایه داری کل جهان را تحت سلطه خرد ادغام کرده است. هر چند همه کشورهای جهان سرمایه داری نیستند، و اغلب کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین دارای نظامهای اقتصادی نیمه فئودالیند، اما همگی در شبکه تولید و مبادله جهانی سرمایه داری بهم پیوسته اند. در چارچوب این عصر، انقلابات نوع کهن اصلاً امکان پذیر نیست و در بهترین حالت تخیل است.



روز حسابرسی نزدیک است!

در چهارده سالی که گذشت، سران و نظریه پردازان رژیم همه تلاش خود را بکار بردند تا کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و ملل ستمدیده، پرچم رهائی را که از خون کمونیستها و مبارزان در سیاهچالهای جمهوری اسلامی گلگون تر شده، نبینند. تا نسل جوان آرمانها و آمال انقلابیون امیر را نشناسد و از حماسه آفرینی قهرمانان جانباخته خلق بی خبر بماند. تا دختران جوان ندانند که ده ها هزار زن بر بالهای انقلاب ۵۷ در فضای سیاسی کشور به پرواز درآمدند، زنجیرهای سنت را شکستند، ترانه آگاهی خواندند، برای رهائی ستمدیدگان جنگیدند و بسیاری از آنان جان بر سر پیمان خویش نهادند.

در چهارده سالی که گذشت، آمران و عاملان کشتار ۶۷ کوشیدند این واقعه را از حافظه جامعه پاک کنند. رسوایی از قماش خامنه ای و رفسنجانی تلاش کردند نقش خود در کشتار زندانیان سیاسی را تا حد ماموران معذوری که مجبور به پیروی از فرمان شخص خمینی بودند، تنزل دهند. تعداد زیادی از بازجویان و شکنجه گران و مقامات امنیتی دهه ۱۳۶۰، دستان خون آلود خود را شستند و لباس روزنامه نگاری و اصلاح طلبی به تن کردند تا جوانان ناآشنا با وقایع آن دوران را بفریبند.

اما زخم کهنه بسته نشد و به همت افشاگری مبارزان آزادیخواه و انقلابی، داغ ننگ همچنان بر پیشانی رژیم اسلامی باقی ماند. کشتار ۶۷ یکی از موثرترین وقایع سالهای حیات جمهوری اسلامی بود که بی اعتمادی و نفرت توده ها را نسبت به تک تک عناصر هیئت حاکمه عمق بخشید.

کشتار خونین ۶۷، آزادیخواهی قلابی و دفاع دروغین امپریالیستهای غربی از حقوق بشر را نیز افشاء کرد. در روزهای محاکمات یک دقیقه ای، دار زدن ها، انباشتن کانتینرها از اجساد و حفر گورهای جمعی بی نشان، رسانه های به اصطلاح آزاد غرب هیچ نگفتند. در آن روزها مذاکرات و توافقات پشت پرده دولتهای امپریالیستی با جمهوری اسلامی جریان داشت. خمینی و رفسنجانی و شرکاء، بعد از خاتمه جنگ خائنانه هشت ساله با عراق، به فرمان اربابان آمریکایی و اروپایی خود داشتند آتش «بازسازی» را برای مردم می پختند. هیئت حاکمه ایران برای اینکه به اربابانش ثابت کند توان کنترل و مهار جامعه را دارد و می تواند محیط امنی را برای سرمایه گذاری و تأمین منافع امپریالیستها ایجاد کند، مبارزان اسیر را کشتار کرد. رژیم از این می ترسید که آزادی اینان، موجی از آگاهی ضد رژیمی و روحیه مبارزاتی را به میان توده ها ببرد و به نقطه ضعفی برای جمهوری اسلامی تبدیل شود. چراغ سبز امپریالیستها به جمهوری اسلامی، پشتوانه و تشویق موثری برای تبهکاریها و جنایات رسمی و غیررسمی سالهای ۱۳۷۰ علیه نیروهای آپوزیسیون رژیم بود.

همدستانشان بیندازند. دور از انتظار نیست اگر دولتهای امپریالیستی برای حفاظت از دولت طبقات استثمارگر در ایران و فرونشاندن آتش خشم انقلابی مردم، همگان را به «آشتی» فراخوانند. پیشنهاد «عفو عمومی» بدهند. چند مزدور دست چندم را قربانی کنند تا جانیان و بازجویان و شکنجه گران اصلی را از مجازات برهانند و دوباره در خدمت نظام حاکم و چهره های جدیدتر ارتجاع بکارشان گیرند.

بنابراین در چهاردهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی نه فقط باید کماکان ابعاد آن واقعه تکان دهنده را افشاء کرد و یاد قهرمانی جانباختگان اسیر را مثل همیشه بزرگ داشت، بلکه مشخصا باید برای خنثی کردن طرحهای فریبکارانه و ضد مردمی امپریالیستها و نوکرانشان تلاش کرد. در برابر این توطئه ها باید شعار «فراموش نمی کنیم! نمی بخشیم!» را جلو گذاشت. گوشمالی و مجازات مزدوران و جاسوسان رژیم را باید گسترش داد. مهره های اصلی دستگاه شکنجه و کشتار را باید شناسایی کرد و در لیست مجازات قرار داد. هیچیک از آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی و سایر جنایات ۲۳ ساله جمهوری اسلامی نباید ناشناس بماند و جان سالم بدر برد.

دروغ بر خاطره سوخ

جانباختگان قایستان ۱۳۶۷

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

و اربابان امپریالیستش!

برقرار باد جمهوری دموکراتیک نوین!

تنها ره رهائی، جنگ خلق!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

شهریور ۱۳۸۱

در آن روزهای کشتار، یکبار دیگر روشن شد که در دنیا چه نیروهایی واقعا دوست و متحد و همسرپرست با توده های مردم ایرانند و چه نیروهایی در صف دشمن جای دارند. در برابر سکوت عامدانه دولتهای امپریالیستی، این کمونیستهای انقلابی جهان بودند که به پژواک اعتراض مردم ایران تبدیل شدند و اهداف پلید جمهوری اسلامی و حامیان غریبش را افشاء کردند. «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» متشکل از احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست دنیا در اطلاعیه ویژه ای به سال ۱۳۶۷ چنین نوشت: «سران جمهوری اسلامی هنوز تشنه خونند و عطشی بی پایان دارند. توده های مردم سراسر جهان نمی توانند این جنایت را بی پاسخ بگذرانند... سکوت «مدافعان حقوق بشر» گوشه ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست. اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین فرزندان مردم ایران، یعنی زنان و مردانی که قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند، چنگال خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم کنند.»

امروز بعد از گذشت چهارده سال از کشتار زندانیان سیاسی، بحران موجودیت جمهوری اسلامی شدت یافته و روند فروپاشی رژیم شتاب گرفته است. زمان حسابرسی به جنایت سال ۶۷ و جنایات بی حساب مرتجعین حاکم هر چه نزدیکتر می شود. مسلمتی است که جوانان انقلابی با گوشمالی دادن مزدوران مسلح و جاسوسان رژیم در محلات و در جریان خیزشهای توده ای، مجازات سران جمهوری اسلامی را تمرین می کنند. دور از انتظار نیست اگر افراد هیئت حاکمه برای حفظ منافع و فرار از مجازات، خود را بیگناه معرفی کنند و تقصیر را به گردن

نگاهی بر میراث منصور حکمت در زمینه های اقتصاد سیاسی، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم و مسائل ایدئولوژیک

هیاهوی یک درگذشت

حزبش فرصت دهند، شش ماهه از طریق انتخابات قدرت سیاسی را به دست می گیرد. کسی که داعیه انترناسیونالیسم و دفاع از منافع خلقها و انقلاب جهانی را داشت، به این نتیجه رسید که باید واقع بین بود و راه را برای گرفتن کمک از دولتهای ارتجاعی و امپریالیستی مانند آمریکا نبست، حتی اگر به مجیز گوئی از اسرائیل بعنوان دمکرات ترین کشور خاورمیانه منجر شود. (۵)

نگاهی به سیر این روند بیاندازم. منصور حکمت زمانی پا به عرصه فعالیت سیاسی گذاشت که جامعه ایران در یکی از پرکاشاک ترین دوره های تاریخی خود بسر می برد. در سالهای ۶۰ - ۵۷ موضوع کسب قدرت سیاسی برای هر طبقه ای در دستور روز بود، در آندوره حکمت طبقه کارگر را به مبارزات اقتصادی فرا خواند و مبارزه علیه بیکاری را اصلی ترین وجه مبارزه طبقاتی قلمداد کرد و با تئوریهای اکونومیستی طبقه کارگر را از پرداختن به اصلی ترین مسئله پیش پا یعنی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف کسب قدرت سیاسی باز داشت. در واقع همانند برخورد غلط بسیاری از کمونیستهای ایران به ماهیت قدرت سیاسی جدید و در دست نگرفتن وظیفه مرکزی «یعنی حل و فصل قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی» موجب آن شد که طبقه کارگر ایران یک فرصت تاریخی بزرگ را از دست بدهد.

زمانیکه جامعه درگیر جنبشهای انقلابی گوناگون بود، آثای حکمت با علم کردن پرچم مبارزه علیه پوپولیسم هر چه بیشتر طبقه کارگر را فراخواند که کاری به دیگران نداشته باشد، در خود فرو رود و مسئله رهبری طبقات دیگر در انقلاب را به کناری نهد. (۶)

اگرچه در سالهای آغازین ۶۰ او بدرستی نیاز عینی و واقعی کمونیستهای ایران به حزب را تشخیص داد اما حزبی بنا نهاد که بنیانش بر سازشهای غیر اصولی استوار بود. ملزومات حزب به برنامه ای مبهم تقلیل داده شد نه یک خط ایدئولوژیک. سیاسی صحیح و روشن. برنامه ای که مهمترین مسائل جنبش بین المللی کمونیستی و انقلاب ایران در آن ناروشن باقی ماند. در رابطه با ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی در شرایطی که طبقه کارگر با شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین مواجه شده بود، سکوت پیشه کرد. در همین راستا عملکردها و برداشتهای ناسیونالیستی و اکونومیستی کومله از مسائل،

قدرت عظیم او بر این باور بودند که منصور حکمت از پس بیماری سرطان هم برمی آید» (۲) ما در اینجا می خواهیم به نقش و کارنامه سیاسی منصور حکمت بعنوان رهبر حزبی که ادعای کمونیسم داشت، بپردازیم. هدف از اینکار خرده گیری یا ایراد گرفتن از یک فرد نیست بلکه بررسی خطی است که منصور حکمت در جنبش چپ ایران جلو گذاشت. با توجه به اینکه به عرش اعلی رساندن نقش وی توسط حزب کمونیست کارگری در واقع تاکیدی بر جهت گیریهای سیاسی است که وی جلو گذاشته است و این جهت گیری بدون شک نتایج زیانباری برای جنبش چپ در ایران داشته است، برخورد به آن از زاویه منافع کلی جنبش انقلابی ضروریست.

تا کنون کمونیستهای انقلابی ایران، بطور مشخص. اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران). اسناد زیادی در زمینه های گوناگون در نقد خط ایدئولوژیک. سیاسی و عملکرد این حزب ارائه داده اند. البته جریان کمونیسم کارگری هیچگاه جرئت مبارزه نظری زودریز و آشکار با مائوئیستها را بخود نداد. این خود بخشی از منش سیاسی احزابی است که سکتاریسم شان پوششی برای ایز گم کردن و فرار از رودرویی با معضلات واقعی جنبش انقلابی و کشف حقیقت است.

برای قضاوت در مورد یک فرد باید نگاه کرد که چه گفت، چه کرد و در مقاطع مهم مبارزه طبقاتی چه رفتاری از خود نشان داد. یک فرد یا یک حزب را نمی توان بر مبنای حرفهائی که در مورد خود می زند مورد قضاوت قرار داد. باید در درجه اول به کردارشان نگاه کرد.

در یک نگاه کلی می توان گفت که پروسه زندگی سیاسی منصور حکمت، پروسه تبدیل یک فرد و جریان رادیکال ضد امپریالیست و ضد ارتجاع به یک جریان لیبرالی است. دگرپرسی انقلابیون دمکراتی که تعلق خاطری به کمونیسم داشتند به لیبرالهای امائیتست. پروسه ای که شاهد چرخشهای سیاسی حیرت انگیزی بود.

کسی که روزی داعیه مبارزه علیه امپریالیسم داشت به هورا کش خجالتی لشکرکشی ها امپریالیستی در افغانستان بدل شد. (۳) کسی که روزی داعیه مبارزه علیه ضد انقلاب غالب و مغلوب داشت، با پلاتفرمهای سیاسی چون «سناریوی سیاه و سفید» مبلغ ائتلاف با نیروهای «سفیدی» چون سلطنت طلبان شد. (۴) کسی که زمانی در رهبری یک مبارزه مسلحانه عادلانه در کردستان نقش داشت به این توهم رسید که اگر به

چندی پیش منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری ایران در اثر بیماری سرطان درگذشت. بیشک مرگ هر انسانی که زندگیش را وقف مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی کرد، موجب تأسف است.

سنت پسندیده ای است که مردم زندگی و مبارزه رهبران و فعالین سیاسی ترقیخواه را قدر بدانند. اما هیچ کمونیستی براحتی نمی تواند از کنار ارزیابی بغایت غلط حزب کمونیست کارگری از نقش منصور حکمت و مباحثی که در سوگ وی طرح نمود بگذرد:

«بزرگترین مارکسیست معاصر»، «بزرگترین متفکر جهان»، «بزرگترین اومانیست جهان»، «فردی که اومانیسم را به مارکسیسم برگرداند»، ترجیع بند هر اعلامیه و مقاله این حزب در اینمورد بوده است. (۱)

برخی از منسوبین به حزب کمونیست کارگری پا را فراتر از این گذاشته صحبت از «حکمتیسم» نموده و آثار مارکسیسم دوران معاصر قلمداد کردند. برخی دیگر برای تعریف و تمجید از او به تئوری نوایغ دست یازیدند. خلاصه همه چیز او بود و از او آغاز شد و به او ختم شد. تاریخ کمونیسم معاصر به تاریخ قبل و بعد از ظهور حکمت تقسیم بندی شد. با ظهور او بود که دنیا روشن شد. قرن بیستم پس از انقلاب اکتبر روسیه با چیزی جز تاریکی و سیاهی رویو نبوده. البته تمامی ادعاهای فوق با چاشنی های متفاوت برای سلیقه های مختلف بسته بندی شد. از چاشنی هائی چون پدری مهربان و خانواده دوست گرفته تا مردی که از فرط انسانیت دلش به حال جنین می سوخت. تا فردی که «انساندوستی اش مرز نداشت» تا کسی که «مخالف جنگهای چریکی بود» (البته این چاشنی فقط برای روزنامه لیبرالی انگلیسی زبانی چون «گاردین» کاربرد داشت).

فرد از فرط این همه هیاهو و جنجال دچار حیرت می شود. بخشی از این هنیانها را می توان ناشی از تالامات روحی نویسندگان آن دانست. بخشی دیگر را می توان به حساب عقده روشنفکران جهان سومی دانست که تا مقاله یا کتابی را به چاپ رسانند و یا قدمی در مبارزه برداشتند به خودشان و اطرافیان شان مسلم می شود که بزرگترین اندیشمند قرن هستند. بخش دیگر از اینگونه تبلیغات را می توان ناشی از درکهای عقب مانده و گاه مذهبی از مقوله رهبری و رابطه رهبری با توده ها دانست. رهبرانی خداگونه که «همه بخاطر اعتماد به

درباره اوضاع جهانی



در آستانه جنگ تجاوزکارانه جدید امپریالیسم آمریکا علیه عراق، مبارزات نیروها و قشرهای مختلف درون جامعه آمریکا علیه کشتار و تخریب عظیمی که انتظار مردم عراق را می کشد شدت گرفته است.

کارزار رعب و وحشتی که جرج بوش و شرکا به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر سال گذشته به راه انداختند نتوانست دهان انقلابیون و ترقیخواهان آمریکا را ببندد.

جبهه گسترده ای علیه جنگ فاعلادانه در حال شکل گرفتن است که نیروهای گوناگون از مائوئیستهای انقلابی تا آنارشیستها، فمینیستها، روشنفکران و هنرمندان مترقی و ضد سیستم، نمایندگان اقلیتهای ملی و برخی لیبرالها در آن شرکت دارند.

مطالبی که در این بخش از نشریه می خوانید بازتاب شکل گیری این ائتلاف مبارزاتی است. اعلام پشتیبانی از این حرکت و اقدامات مشابهی که امروز در نقاط مختلف دنیا صورت می گیرد وظیفه هر فرد و نیروی ترقیخواه، انقلابی و ضد امپریالیست، منجمله روشنفکران و هنرمند آزادیخواه ایرانی و افغانستانی است.

ندای وجدان

به نام ما نه

کاری کنیم که نگویند مردم ایالات متحده زمانی که حکومتشان جنگی بی پایان را اعلام کرد و دست به اقدامات سرکوبگرانه جدید و شدید زد، هیچ عکس العملی نشان ندادند.

امضاء کنندگان این بیانیه، مردم آمریکا را به مقاومت در برابر سیاستها و کل جهت گیری سیاسی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که مردم دنیا را با خطرات جدی روبرو ساخته، فرامی خوانند.

ما معتقدیم که خلقها و ملل، فارغ از زور نظامی قدرتهای بزرگ، حق دارند سرنوشت خویش را تعیین کنند. ما معتقدیم که همه افرادی که توسط حکومت آمریکا دستگیر شده یا بازجویی شده اند، باید از حق محاکمه عادلانه برخوردار باشند. ما معتقدیم که حق پرسش، انتقاد و ابراز مخالفت باید ارج نهاده شود و مورد حفاظت قرار گیرد. ما می دانیم که این حقوق و ارزشها همیشه مورد تعرض قرار می گیرد و باید به خاطرشان مبارزه کرد.

ما معتقدیم که مردم با وجدان باید مسئولیت اقدامات حکومتهایشان را به دوش بگیرند. این کار در درجه اول به معنای ضدیت ما با بی عدالتی هایی است که به نام ما انجام می شود. بنابراین ما همه آمریکاییان را به مقاومت در برابر جنگ و سرکوبی که کابینه

گذاشتند. اینک حکومت آشکارا یک جنگ تمام عیار علیه عراق را تدارک می بیند. عراق کشوری است که هیچ ربطی به دهشتهای ۱۱ سپتامبر ندارد. دنیا چگونه وضعی پیدا خواهد کرد اگر حکومت آمریکا برای اعزام کماندوها، قاتلان و بمبهایش به هر کجا که خواست از اختیار کامل برخوردار باشد؟

حکومت به نام ما اهالی ایالات متحده را به در دسته تقسیم کرده است: کسانی که نهایتا قرار است از حقوق پایه ای نظام قضایی آمریکا برخوردار شوند و کسانی که اینک به نظر می آید از هیچگونه حقی برخوردار نیستند. حکومت بیش از هزار مهاجر را دستگیر کرده و مخفیانه برای مدتی نامعلوم به زندان افکنده است. صدها نفر از کشور اخراج شده اند و صدها تن دیگر کماکان در زندان در انتظار بسر می برند. اینها خاطره اردوگاه های بدنام دوران جنگ جهانی دوم در آمریکا را زنده می کند که ژاپنی ها را در آنجا به بند کشیده بودند. برای نخستین بار طی چند دهه اخیر قوانین مربوط به مهاجرت در مورد بعضی ملیتها تبعیض روا می دارد و آنان را از حق برابر محروم می کند.

حکومت به نام ما جریان سرکوب را در سراسر جامعه به راه انداخته است. سخنگوی رییس جمهور به مردم هشدار می دهد که "حواستان به حرفهایی که در اطرافتان می شنوید باشد." هنرمندان، روشنفکران و استادان دگراندیش می بینند که نظراتشان را تحریف می کنند، مورد حمله قرار می دهند و سرکوب می کنند. به

بقیه در صفحه ۱۸

بوش در سراسر دنیا به راه انداخته فرامی خوانیم. اینها اقداماتی ناعادلانه، غیراخلاقی و نامشروع است. ما راه همراهی و همدلی با مردم دنیا را برگزیده ایم.

ما نیز با تعجب شاهد حوادث دهشتناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بودیم. ما نیز به خاطر هزاران بی گناهی که در آن روز جان باختند، اشک ریختیم، در برابر صحنه های وحشتناک کشتار، سر تکان دادیم. و صحنه های مشابه در بغداد، پاناما سیتی و یک نسل قبل در ویتنام را به خاطر می آوریم. ما نیز همراه با میلیونها آمریکایی با اضطراب پرسیدیم که چرا چنین وقایعی اتفاق می افتد. اما سوگواری تازه آغاز شده بود که رهبران عالیرتبه این کشور روحیه انتقام را دامن زدند. آنها تصویر خام اندیشانه "خبر علیه شر" را جلو گذاشتند و رسانه های همساز و مرعوب نیز آن را تکرار کردند. آنها به ما گفتند که هرکس در مورد علت این وقایع وحشتناک سوالی طرح کند راه خیانت در پیش گرفته است. گفتند بحث بی بحث. گفتند هرگونه سوال سیاسی و اخلاقی بی اعتبار است. گفتند که تنها پاسخ ممکن، جنگ در خارج از مرزها و سرکوب درون کشور است. کابینه بوش با رای قریب به اتفاق اعضای کنگره نه فقط به نام ما به افغانستان حمله کرد بلکه به خود و متحدانش این حق را تفویض کرد که قوای نظامی را هر زمان به هر کجا که خواست گسیل کند. تاثیرات وحشیانه این سیاست از فیلیپین تا فلسطین مشاهده شد. تانکها و بولدوزهای اسرائیلی را دیدیم که در مسیر خود پدر کشتار و تخریب



در آمریکا چه می‌گذرد

مقاله زیر با آمار و ارقام بر واقعیتی بسیار حیاتی پرتو می افکند. اینکه، دهها میلیون تن از کارگران جهان، در خاک آمریکا، زیر چنگالهای بیرحم نظام سرمایه داری دست و پا میزنند. اینکه، نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا در تضاد کامل با منافع اکثریت توده های مردم ساکن آمریکا و بخصوص در تضاد با منافع بیش از صد میلیون کارگر و زحمتکش و دیگر توده های کارکن آنجاست. اینکه، کابوس شورش این توده های کارگر و زحمتکش که هیچ منفعتی در حفظ سرمایه داری آمریکا ندارند، هیئت حاکمه آمریکا را وادار کرده است که بطرز دیوانه واری بر تعداد پلیس، گارد ضد شورش، زندانها، دم و دستگاه استراق سمع و جاسوسی و خبرچینی امنیتی در میان اهالی بیفزاید و بر جو سرکوب و خفقان در داخل آمریکا بدمد و از سوی دیگر بطرز بیسابقه ای به تبلیغات مذهبی و اشاعه آن در میان مردم می کوشد. هیئت حاکمه آمریکا برای ممانعت از انقلاب در آمریکا هم به کشیش و هم به جلاّد نیازمند است. همه حرکات مستاصلانه وی نشان از ترس دارد. ترس از شورش و طغیان چند ده میلیون

جمعیت خشمگین که هیچ منافعی در حفظ نظام سرمایه داری آمریکا ندارد. دورنمای یک انقلاب در آمریکا واقعی است.

بسیاری از مبارزین ایران به آمریکا مهاجرت کرده اند. وظیفه این رفقا و دوستان است که به روند مبارزات انقلابی در آمریکا بخصوص به حزب کمونیست انقلابی آمریکا که بطور نقشه مند برای انقلاب در آمریکا فعالیت می کند، پیوندند و از هیچ تلاشی در کمک به آگاه و متشکل شدن توده های کارگر و زحمتکش آمریکا فروگذاری نکنند. تشدید مبارزات انقلابی در آمریکا تأییدات عمیقی

بر کل روند انقلاب در جهان دارد. بالاخره، امپریالیسم آمریکا با قرار گرفتن در لای منگه انقلاب توده های زحمتکش در خاک آمریکا از یکسو و انقلاب پرولتاریا و خلفهای کشورهای جهان سوم که زیر سم ستوران امپریالیسم آمریکا قرار دارند، نابود خواهد شد. و به این ترتیب بزرگترین در نظام بیرحم و حریص و خونین سرمایه داری از میان خواهد رفت و بشریت خواهد توانست جامعه ای نوین و کمونیستی را در جهان بسازد.

وضعیت طبشه ما در آمریکا

فقر: وقتی کابینه کلinton سر کار بود مهلت پنج ساله ای را برای حذف برنامه کمکهای دولتی به فقرا و بیکاران تعیین کرده بود. این مهلت امسال تمام شد. میلیونها زن و مرد سیاهپوست و فرزندانشان خیابان نشین شدند. طبق آمار «اداره آمار ایالات متحده» از هر پنج کودک یکی در فقر بسر می برد و اغلب اینان فرزندان پدر و مادرهای شاغل می باشند. طبق آمار «مرکز ملی برای کودکان فقیر» اکثریت کودکانی که در فقر می زنند دارای پدر یا مادر شاغل هستند. این ارقام متعلق به قبل از رسیدن رکود اقتصادی در آمریکاست. با شروع رکود در اقتصاد آمریکا سالانه یک میلیون نفر بیکار می شوند. شرایط فقر در میان مهاجرین بسیار سخت تر است. زیرا مهاجرین از ترس اخراج از آمریکا برای گرفتن حقوقی که طبق قانون به آنان تعلق می گیرد (مانند کوپن غذائی) مراجعه نمی کنند. اینان در کم مزدترین مشاغل در مزارع گوجه فرنگی و کاهو چینی کار میکنند. فقر در جامعه آمریکا به حدی است که بسیاری از کارگران حقوق پائین در ماشین خود می خوابند یا در آپارتمان کارگرانی

که خانه دارند محل خواب کرایه می کنند. کرایه محل خواب حتی در شهرهای صنعت کامپیوتری مانند «سیلیکان ولی» پدیده ای بسیار رایج است. کرایه گاراژ ماشین و تبدیل آن به محل زندگی از پدیده های رایج میان خانواده کارگری فقیر است.

نابرابری: نابرابری در آمریکا از تمام کشورهای صنعتی (کشورهای اروپا، ژاپن، روسیه) بیشتر است. طبق آمار رسمی ۱۹ درصد مردم آمریکا یعنی حدود پنجاه میلیون نفر در فقر بسر میبرند. حدود ۳ میلیون میلیونر در آمریکا وجود دارد و یک درصد جمعیت دارند ۳۸ درصد ثروت کشور است. در یک سو قشر کوچکی از اشراف که در شهرهای حصار کشیده زندگی می کنند و در سوی دیگر ۵۰ میلیون نفر در شرایط فقر محبوس شده اند و هیچ راه گریزی از آن ندارند. یعنی هیچ ابزار اجتماعی در دسترس آنان نیست که از یک لایه فقر به لایه ای بالاتر بروند. بطور مثال نظام آموزش عالی که یک نردبان ترقی محسوب میشود کاملاً و مطلقاً از دسترس این ۵۰ میلیون نفر خارج است. ویل هرتون نویسنده روزنامه ایندپندنت (انگلیس) در کتابی که به تازگی به نگارش در

آورده است مینویسد: «نابرابری در جامعه آمریکا تمایزات اجتماعی را هر چه برجسته تر می کند. قشر بالائی مشتمل بر ۲۰ درصد جمعیت صاحب امتیاز است: یک طبقه تحصیل کرده ثروتمند که درآمد و ثروتش بطور مستمر در حال افزایش است و به ابزارهایی که نردبان اجتماعی محسوب می شوند (مانند دانشگاه های نخبه پرور، مدارس بازرگانی و حقوق) دسترسی منحصر بفرد دارند. سپس قشر ۶۰ درصد میانی است که درآمد خانوارشان ثابت مانده، سهم بسیار اندکی از رونق بازار بورس داشته اند، شدیداً مقروضند و در خطر بیکاری بدون بازخريد هستند. و سپس ۲۰ درصد تحتانی قرار دارند که در مشاغل پست با حقوق پائین محبوس شده اند، سطح مدارس پائین است، به بیمه بهداشت دسترسی ندارند.»

طبق گزارش «وضعیت شاغلین در آمریکا» که تحلیل جامعی از بازار کار آمریکا ارائه داده است شانس فقیران برای خروج از وضعیت فقر در کانادا، هلند، سوئد، آلمان، انگلیس بیشتر از آمریکاست. در آمریکا حتی اگر فقرانی بتوانند از وضعیت فقر بیرون بیایند پنجسال بعد حتماً دوباره به فقر فقر سرنگون می شوند. نیمسی از بقیه در صفحه ۲۰



کابینه دهشت

برای اینکه بفهمیم دولت آمریکا چقدر به تأمین آزادیهای سیاسی، حقوق زنان، حقوق ملیت ها و رفاه زحمتکشان پایبند است، کافیست نگاهی به خصوصیات و سابقه افراد کلیدی کابینه جرج بوش بیندازیم. کابینه بوش، رنگارنگ است. از

آفریقایی تبار تا ژاپنی تبار، از لاتینو تا لبنانی تبار، در آن جای دارند. مسئولیتهایی نیز به عهده زنان گذاشته اند، اما علیرغم همه این رنگ و لعاب ها، افراد کابینه سر و ته یک کریاسند.

ایدئولوژی و ارزش‌های بنانه حاکم بر آمریکا

اعضای کلیدی کابینه بوش از بنیادگرایان مذهبی هستند که به فاشیستهای مسیحی معروفند. اینان عمیقاً معتقدند که قوم پروتستان سفید پوست انگلوساکسون که از اروپا به آمریکا مهاجرت کردند و با کشتار سرخپوستان بومی آمریکا پایه های کشور آمریکا را بنیانگذاری کردند، قوم برگزیده «خداوند» هستند و سرنوشت آنان سلطه بر جهان است. آنان معتقدند که «مالکیت» حق خدایه‌ای است و هیچ قانونی نمیتواند از طریق وضع مالیات و غیره آنرا خدشه دار کند. از نظر آنان سکولاریزم «نتنگی» است که تاریخاً جناح لیبرال هیئت حاکمه آمریکا به این کشور تحمیل کردند. برخی از اینها مخفیانه پرچم ۱۵۰ سال پیش ایالات جنوبی آمریکا را که نظام برده داری داشتند، در اتفاقات کار خود آویزان می کنند. اینها عمیقاً معتقدند که نیروی کار باید ارزان، بدون قید و بندهای قانون کار در مورد اخراج و بدون حقوق پایه ای باید در اختیار سرمایه دار باشد یعنی خیلی شبیه برده هائی که وارد آمریکا می کردند و در مزارع بکار می گرفتند.

این جناح از هیئت حاکمه آمریکا تا ربع قرن پیش تنها یک جریان حاشیه ای بود اما امروز

بین المللی» است. به اعتقاد این دارودسته که بر آمریکا و جهان حکمرانی میکنند، اگر میان درآمدها شکاف فزاینده نباشد انگیزه ای برای سخت کار کردن در میان مردم نمی ماند، چنین شکافی لازمه یک سرمایه داری موفق است. از دیدگاه آنان مالیات گرفتن از ثروتمندان مصادره اموال محسوب می شود. و اینکار زیر پا نهادن «حقوق بشر» سرمایه داران است (می بینیم که هر طبقه ای تعریف خود را از حقوق بشر دارد). به اعتقاد آنان دادن کمکهای بیکاری از سوی دولت به فقرا باعث رشد بی مسئولیتی در مردم میشود و وظیفه سرمایه دار در قبال جامعه آنست که سودش را به حداکثر برساند و شخصا (نه از طریق مالیات دادن به دولت) در راه رضای «خدا» و بعنوان وظیفه ای دینی خیرات بدهد. آنان این ایده فاشیستی را در میان افشار میانی رواج میدهند که فقر فقرا مربوط به «فقر شخصیت» آنان است. یعنی همان ثنوری هیتلر در مورد نژاد پست تر و برتر. هیئت حاکمه آمریکا ایدئولوژی مذهبی را تقویت میکند و کلیه سیاستهای خود را بر پایه اخلاقیات مذهبی مشروعیت می بخشد. کابینه بوش، برای سیاستهای مانند کم کردن از مالیات ثروتمندان، حذف کمکهای اجتماعی به فقرا، قانون اعدام (که در ۳۸ ایالت از ۵۱ ایالت آمریکا پابرجاست) و لغو قانون سقط جنین همه و همه دلایل و پایه های مذهبی ارائه می دهد.

هیئت حاکمه آمریکا اکنون از مذهب و میهن پرستی به عنوان دو اهرم ایدئولوژیک که از طریق آن می تواند انسجام معنوی در جامعه آمریکا ایجاد کند، استفاده می کند. علت اینکه هیئت حاکمه آمریکا به مذهب چنگ انداخته تا در جامعه آمریکا انسجام معنوی ایجاد کند بحران مشروعیت ایدئولوژی سرمایه داری است که گریبان آنها را گرفته است. اکثریت مردم آمریکا به اینکه سرمایه داری بهترین چیزست که بشر میتواند به آن دست پیدا کند اعتقاد ندارند. به

در آمریکا چه می گذرد

مردم آمریکا یعنی ۱۲۵ میلیون نفر در شرایط ناامنی شغلی و فقر، یا در معرض بی خانمانی و فقر بسر می برند. با وجود آنکه درآمد سرانه آمریکا از همه کشورهای صنعتی بیشتر است اما ده درصد لایه های تحتانی آمریکا فقیرتر از ده درصد لایه های تحتانی بقیه کشورهای صنعتی جهانند. آمریکا از این نظر در رده ۱۹ قرار دارد. سه میلیون نفر اعضای طبقه سرمایه دار آمریکا در شهرکهای زندگی میکنند که کاملاً از دنیای بیرون جداسند. مجله هدایای کریسمس که در این محلات پخش میشود تا مردم برای دوستان و اقوامشان هدایای کریسمس سفارش دهند اجناسی مانند هلیکوپتر و هواپیما ارائه میدهد. ۱۵ سال پیش ۷۰ درصد از بیکاران آمریکا از حقوق بیکاری برخوردار بودند. امروز فقط ۳۷ درصد از بیکاران حقوق بیکاری میگیرند. آمریکا دارای بهترین دکتورها، بیمارستانها، و تکنولوژی طبی است. اما ۴۳ میلیون نفر از شهروندان آن از هر گونه بیمه پزشکی محرومند.

سرکوب! آمریکا ۵ درصد از جمعیت جهان اما ۲۵ درصد جمعیت زندانی جهان را دارد. دو میلیون زندانی در آمریکا بسر می برند. آمریکا خیلی بر سر دموکراسی انتخاباتی خود سر و صدا و تبلیغ براه میاندازد. اما بیش از چهار میلیون سیاهپوست از رای دادن محرومند زیرا اغلب ایالات جنوبی آمریکا کسانی را که دارای سوء سابقه باشند از رای محروم میکنند. و اغلب این چهار و خرده ای میلیون نفر سیاهپوستان هستند. هیئت حاکمه آمریکا در مورد اینکه شهروندان آمریکا را «تروریسم» تهدید می کند تبلیغات عوامفریبانه حیرت انگیزی براه انداختند تا برای گسترش قوانین سرکوب پلیسی و کنترل جمعیت از طریق استراق سمع، شرکت مخفیانه مامورین اف بی آی در جلسات و گردهماییهای سیاسی و اجتماعی، تهدید و ازعاب فعالین سیاسی و غیره توجیه بتراشند. اما واقعیت چیست؟ واقعیت آنست که سالانه حداقل بیست هزار نفر در نتیجه تیراندازی پلیس به مردم یا مردم به یکدیگر کشته می شوند. یعنی تقریباً ده برابر تعدادی که در ۱۱ سپتامبر سال قبل در انفجار برجهای سازمان تجارت جهانی در نیویورک کشته شدند. حتی در کشور یک میلیارد نفری هند که جنگ های چریکی در گوشه کنار آن در جریان است این تعداد آدم در نتیجه شلیک گلوله کشته نمی شوند.

هیئت حاکمه آمریکا را بشناسید

از دیدگاه جرج بوش و شرکا طرح سولاتی از این قبیل که در سرمایه داری «عدالت اقتصادی و اجتماعی» چگونه برقرار میشود، کار شیطان است زیرا ثروت و فقر، خواست «خداوند» است. در اوضاع کنونی حتی صحبت از آن می کنند که طرح چنین مسائلی کمک به «تروریسم



«وظیفه مرکزی و غالبترین شکل انقلاب عبارتست از کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ». - مائوتسه دون

هدف از بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا توسط حزب پشاهنگ کمونیست آن است که بتواند این نیروی سازمان یافته را برای سرنگونی قهر آمیز دولت و کسب قدرت سیاسی بکار گیرد. الهام بخش ترین نبردها و باشکوه ترین پیروزیها اگر راهگشای رسیدن به این هدف سیاسی نشوند، ارزش چندانی در راه رهائی طبقه کارگر و بقیه ستمدیدگان ندارند. به یک کلام بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.

دروس جنگ خلقهای متعددی که تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی که تاکنون در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی براه افتاده برای کمونیستهای ایران از اهمیت حیاتی برخوردار است. هر چند هیچیک از اینها را نمیتوان کپیبرداری کرد اما از هر تجربه طبقه پرولتاریای بین المللی میتوانیم درسهای عمومی گرانبهایی استخراج کرده، دست مایه پیشرویهای سرپرست پرولتاریا در ایران و افغانستان و غیره کنیم. از این رو در شماره های مختلف حقیقت تجاربی را از قول آغاز کنندگان جنگ خلق یا بر پایه مطالعات هیئت تحریریه بیان خواهیم کرد. این بار سندی از حزب کمونیست پرو را ارائه می دهیم که اوایل دهه ۸۰ میلادی تهیه شده و تجربه آغاز جنگ خلق در آن کشور را بیان می کند. برای آگاهی خوانندگان حقیقت باید اشاره کنیم که جنگ خلق در پرو ۲۲ سال پیش آغاز شد. این جنگ سختی های بسیاری را از سر گذرانده است. از دهسال سال پیش به این سو امپریالیسم آمریکا نیروی ویژه امنیتی و نظامی برای سرکوب آن اختصاص داده است. تحت فشارهای دشمن عده ای از درون حزب به جنگ خلق خیانت کرده، راه مسالمت با دشمن و تسلیم را در پیش گرفتند. جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو از درون این پیچ و خمها با افت و خیز، پیروزی و شکست، پیش میرود.

تجربه جنگ خلق در پرو

خط نظامی تبلور ویژه خط سیاسی در عرصه نظامی است؛ خط سیاسی خط نظامی را هدایت میکند؛ استراتژی سیاسی استراتژی نظامی را هدایت میکند که از آن تاکتیکها ناشی میشوند. در پیشبرد این جنگ تمرکز و عدم تمرکز وحدت اضدادند؛ تمرکز عمده و عدم تمرکز غیر عمده است؛ تمرکز استراتژیک و عدم تمرکز تاکتیکی. - یعنی یک نقشه عملیاتی استراتژیک وجود دارد که عملیات واحدهای مختلف بر پایه آن طراحی شده و انجام میشود. این به حزب امکان میدهد که جنگ را به مثابه یک کل هدایت کند.

حزب کمونیست پرو مبارزه مسلحانه را در سال ۱۹۸۰ شروع کرد. تمام تاریخ حزب قبل از این دوره، تدارک سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی برای آغاز جنگ برای کسب قدرت بود. مبارزه مسلحانه چهار سنگ بنا داشت: تعریف، تدارک، آغاز جنگ، گسترش جنگ.

مبارزه مسلحانه وسیله ای برای دست یافتن به اهداف سیاسی است. محور مبارزه مسلحانه جنگ چریکی است. قبل از کسب قدرت عمده ترین کار رهبری، رهبری مبارزه مسلحانه است. رهبری حزبی باید قادر باشد هم از نظر سیاسی رهبری کند و هم نظامی.

اولین سنگ بنا عبارت بود از تعریف کردن و تصمیم گرفتن: تعریف اوضاع و اهداف حزبی که ضرورت وجودیش کسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه است. بدون این امر حزب نمیتواند رسالت خود را ایفاء کند و از بین میرود. نکات اساسی تعریف اینست که مبارزه مسلحانه عمده است. دهقانان، پایه اند. حزب، محور یا دیرک است.

در تاریخ معاصر مبارزات مسلحانه متعددی در این کشور انجام شده است. اگر خون های بی حسابی که در این راه نثار شده، برای انجام یک مبارزه مسلحانه صحیح نثار شده بود، خلق مدتها قبل رها شده بود.

بر پایه این تصمیم گیری، جلسه کمیته مرکزی به این نتیجه رسید که برای ایجاد نیروهای مسلح خلق باید اساساً بر کادرهای حزب اتکاء کرد. از این رو کادرهای حزب باید طوری تربیت شوند که آماده دست به مبارزه مسلحانه باشند. این استراتژی و تاکتیک برای تشکیلات حزبی چه مفهومی دارد؟ حزب باید طوری سازمان یابد که برای انجام جنگ مناسب باشد. تشکیلات حزب به جای اینکه برای فعالیتهای انتخاباتی سازمان یابد، بر پایه مناطق مساعد و برای مبارزه مسلحانه سازمان یافت.

دومین سنگ بنا عبارت بود از تدارک. وظیفه این دوره که از ژوئن ۱۹۷۹ تا آوریل ۱۹۸۰ طول کشید، تدارک عملیات مشخص بر پایه ۱۷ سال فعالیت حزب بود. در فاصله یکماهه نوامبر - دسامبر ۷۹ یک کنفرانس گسترده برگزار شد. طی مبارزه ای که در آن کنفرانس انجام گرفت حزب به دور یک خط سیاسی عمومی متحد شد. اتحاد حول برنامه ای صورت گرفت که حزب بر مبنای آن انقلاب را در مراحل مختلف تکاملی اش به سوی کمونیسم هدایت میکند. کنفرانس از زاویه آغاز مبارزه مسلحانه به بررسی استانهای منطقه مرکزی کشور یعنی خونین، هوانکا، آیاکوچو، آپوریماک، کوزکو، پونو و لیما پرداخت. بعلاوه موقعیت سراسر کشور را هم از این زاویه بررسی کرد. قبل از این کنفرانس، رهبری حزب به سفرهای تحقیقاتی رفت و طی آن در شهر و روستا با بنده حزب، کارگران معدن و بالاختن بادهقانان تشکیل جلسه داد. مهمترین چیزی که مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت موقعیت ذهنی توده ها بود. طی جلسه ای از این سفرها جمع بندی شد و گزارش آن به کنفرانس ارائه شد. بر این پایه کنفرانس توانست در مورد منطقه آغاز مبارزه مسلحانه تصمیم گیری و سیاست ارضی حزب را تعیین کند.

دهقانان با شکل های مالکیت شراکتی (احتمالاً چیزی شبیه به شرکت های سهامی زراعی در ایران - حقیقتاً که تحت رژیم ولاسکو ایجاد شده بود مخالف بودند. آنها کشت زمین را متوقف کرده میخواستند زمینهایی که اکنون در اختیار شرکتهای قرار گرفته بود را از آن خود کنند. ملاکان قبلی و به ویژه پسران آنها حالا دیگر «مسئول رقم ارضی» شده بودند. تولید راكد شده بود. نظام بزرگ مالکی قدیمی در شکل های جدید ادامه حیات می داد. شرکتهای تعاونی و سهامی روشکسته شده، در گرو بانکها بودند. هدف سیاست ارضی مصوبه کنفرانس حزب عبارت بود از نابود کردن مناسبات مالکیت نیمه فئودالی، خاصه شکل شرکتهای آن، و ممانعت از بازگشت ملاکان قدیمی. مشی طبقاتی حزب، اتکای مبارزه به دهقانان فقیر، جلب دهقانان میانه حال، خنثی کردن دهقانان مرفه و آماج قرار دادن ملاکان بود. این مسئله آشکار شد که برخی رفقا به جای اینکه سیاست دشوارتر ولی صحیحتر اتکاء به دهقانان فقیر را در پیش بگیرند، فعالیت خود را به

قطعنامه کنفرانس مشترک

احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست

افغانستان و ایران

درباره اوضاع فعلی جهان، منطقه و بطور اخص افغانستان

حادثه ۱۱ سپتامبر به امپریالیستها و در راس آن امپریالیزم امریکا فرصت داد که کارزار تجاوزکارانه جهانی شان را تحت نام «جنگ ضد تروریسم» آغاز نمایند. این کارزار تجاوزکارانه، گرچه در بدو امر دارودسته های ارتجاعی ساخته و پرداخته خودشان مثل القاعده و طالبان را مورد هدف قرار داد، اما آماج اصلی آن پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان و مبارزات انقلابی آنها است. بدین جهت، دیر یا زود این مبارزات و بطور مشخص جنگ خلقهای تحت رهبری مائوئیستها آماج بالفعل اصلی این کارزار امپریالیستی قرار خواهد گرفت.

در حال حاضر منطقه آسیا و خاورمیانه تمرکزگاه عمده این تهاجم جهانی امپریالیستی محسوب می گردد و افغانستان در مرکز این گردباد شوم قرار دارد. امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان نه تنها افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و این کشور را اشغال کرده اند، بلکه کار سرهم بندی و شکل دهی یک رژیم مزدور دست نشانده جدید را نیز پیش می برند. این پروسه با سرهمبندی جلسه خائنین ملی در بن (آلمان) و تشکیل به اصطلاح اداره موقت شروع شد و پیشبرد پروژه ارتجاعی «لویه جرگه اضطراری» بخاطر تشکیل «اداره انتقالی» را در پی داشته است. هدف از پیشبرد این پروسه توسط امپریالیستهای متجاوز این است که مناسبات عقب مانده ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فیودالی را حفظ کنند. آنها میخواهند حضور نظامی شان در افغانستان را طولانی بسانند، سلطه سیاسی شان بر این کشور را حفظ کنند و حاکمیت و قدرت پوشالی باندها و دارودسته های جنایتکار ارتجاعی اسلامی، ضد دموکراتیک و زن ستیز را بقاء و دوام بخشند. تجاوزات و تهاجمات امپریالیستی که توأم با جنایات و ددمنشی های روزافزون علیه توده های ستمدیده جهان و به قصد تحکیم بنیان نظام پوسیده امپریالیستی به راه افتاده است، امواج بالقوه و بالفعل مقاومت های روزافزون را برانگیخته و شرایط جدا مساعد مبارزاتی توأم با مخاطرات را در مقابل مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان قرار داده است.

تجاوز امپریالیستی بر افغانستان و روی صحنه آمدن مجدد جنگ سالاری جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دارودسته های اسلامی حاکم را التیام نبخشیده بلکه باعث دوام آن گردیده است؛ بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن بر نقاط مختلف کشور با مشکلات عدیده ای مواجه اند. بحران و تششت مرتجعین حاکم که ناشی از تضادهای رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی خودشان است، شرایط مساعد ویژه ای را برای پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور بوجود آورده که باید فعالانه و خلاقتانه از آن استفاده کرد.

در چنین شرایطی، بخاطر پاسخ دهی مناسب به امر تعیین هر چه روشتر و اصولی تر وظایف جنبش کمونیستی در این خطه، کنفرانس منطقوی با شرکت حزب و سازمانهای (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به ابتکار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حضور فرستاده آن سازماندهی گردید. کنفرانس بصورت موفقانه برگزار شد و به فیصله ها و تصمیم گیری های زیرین دست یافت.

۱ - کنفرانس تاکید گذاشت که جنبش بین المللی کمونیستی مسئولیت پیشبرد و رهبری انقلاب جهانی علیه نظام امپریالیستی حاکم بخاطر رسیدن

بشریت به نظام نوین جهانی کمونیستی را بر عهده دارد. انقلاب پرولتری سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم بمثابة مرحله ای برای گذار به سوسیالیسم، دو مولفه انقلاب جهانی را تشکیل می دهند. این انقلابات چه در شکل جنگ های توده یی طولانی در کشورها تحت سلطه امپریالیزم و چه در شکل قیام و در ادامه اش جنگ داخلی در کشورهای امپریالیستی، دو شکل از جنگ خلق در دو نوع از کشورهای جهان می باشد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان مکلفند با تدارک سه سلاح انقلاب یعنی حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد انقلابی و در راس آن حزب کمونیست، شجاعانه در این مسیر استراتژیک قرار بگیرند. در حال حاضر سازماندهی و هدایت جنبش مقاومت خلقهای جهان علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان یکی از وظایف مهم را در این راستا تشکیل می دهد.

۲ - جنبش کمونیستی افغانستان بخش تفکیک ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی است. در این چوکات، مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای افغانستان مکلفند که پروسه وحدت آغاز شده میان نیروهای مختلف مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را به مثابه وظیفه عمده فعلی شان بخاطر ایجاد یک حزب کمونیست واحد در کشور، هر چه اصولی تر و شتابنده تر به پیش برند. با اجرای موفقانه این وظیفه عمده مبارزاتی است که می توان در جهت اجرای هر چه درست تر و اصولی تر وظیفه اساسی مبارزاتی که همانا تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق است و در شرایط فعلی شکل مشخص مقاومت مردمی و انقلابی ضد تجاوز امپریالیستی را بخود می گیرد، به پیش گام برداشت.

۳ - کنفرانس از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت همه جانبه بعمل می آورد، ما امیدواریم که این جنبش نه تنها امر سازماندهی و رهبری مبارزاتی کنونی مائوئیستها در کشورهای مختلف را هر چه اصولی تر و موفقانه تر به پیش برد، بلکه آرزومندیم که موفقانه و رزمنده بطرف تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست به پیش رود. کنفرانس از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که به مثابه مرکز جنبشی بین المللی، مبارزات مشمولین جنبش را در سطح جهانی راهنمایی می نماید، قاطعانه حمایت می کند. ما بویژه ابتکار تدویر کنفرانس حاضر از سوی این کمیته را با قدردانی می نگریم و آنرا یکی از دستاوردهای طبقه بین المللی مان تلقی می نماییم.

کنفرانس از تمامی مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بویژه گردانهای پیشرو ما در پیرو و نیپال که جنگ خلق را در این دو کشور رهبری می نمایند حمایت می کند. بطور اخص جنگ خلق در نیپال امروز با پیشروی های عظیم خود در معرض توطئه های امپریالیستی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یکی از آماج های اصلی کارزار جاری امپریالیستی می باشد. ما از جنگ خلق توده های دلاور نیپالی حمایت همه جانبه به عمل می آوریم و توطئه های سرکوبگرانه امپریالیستی را محکوم می نماییم. در این زمینه کنفرانس براه اندازی یک کارزار بین المللی دفاع از جنگ خلق در نیپال در برابر دسایس جنایتکارانه امپریالیزم را به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیشنهاد می کند. امپریالیزم امریکا سرکرده جهان امپریالیستی در این کارزار جنایتکارانه علیه خلقهای جهان است. موجودیت و فعالیت انقلابی الهام بخش حزب پیشاهنگ پرولتری، حزب کمونیست انقلابی امریکا، در درون دژ امپریالیستی مایه میاهات و امیدواری مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان است. ما بصورت ویژه ای با این حزب اعلام همبستگی می نماییم و خواهان همکاری متقابل روزافزون با این رفقا هستیم.

کنفرانس بر ضرورت همبستگی و همکاری جدی میان نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست منطقه تاکید می کند و آرزو دارد این امر روز بروز مستحکمر و گسترده تر گردد.

